

نقدی بر کتاب در دیار صوفیان

قدر مجموعه گل مرغ سحر داند و بس
که نه هر کو ورقی خواند، معانی دانست

بقلم آقای علی دشتی

۵

پیش از نقد سومین مبحث کتاب در دیار صوفیان - تحت عنوان " بر قربانگاه تصوف " ،
بتحلیل و نقد آخرین مبحث وحدت وجود ، که ذکر آن در مقالات قبل مورد نسیان واقع
شده بود می پردازم . آقای دشتی ، در قسمت آخر وحدت وجود ابیاتی از گلشن راز شیخ
شبستری نقل می کند و بییتی از آنرا در بونه تجزیه میگذارد و در نتیجه برود نقض آن مبادرت
می کند . ابیات گلشن راز :

در او عکسی شد اندر حال ، حاصل	عدم چون گشت هستی را مقابل
یکی را چون شمردی ، گشت بسیار	شد آن وحدت ، ازین کثرت پدیدار
ولیکن نبودش ، هرگز نهاییست	عدد گر چه ، یکی دارد بدایست
از او ، با ظاهر آمد ، گنج مخفی . الخ	عدم در ذات خود ، چون بود صافی

آقای دشتی ، پس از نقل ابیات بالا ، چهارمین آنرا مورد نقد و بررسی قرار داده ،
در پیرامون آن می نویسد :

" خواننده زیرک از خود می پرسد - عدم در ذات خود چون بود صافی - چگونه
ممکن است ، عدم ذات داشته باشد ، تا ذات او صاف و صیقلی باشد ، تا بالنتیجه گنج
مخفی جلوه نماید ؟ "

آقای دشتی ، در این بیت نیز ، همانند همه مباحث کتاب خود ، از رهگذار الفاظ گذرنکرده ، تا بسواد اعظم مفاهیم دسترسی یابد . او ، به سبب بی اطلاعی از مفاهیم و معانی و تأویلات کلمات و عبارات حکماء و عرفا ، در فهم مصراع نخست بیت چهارم ، روی کلمات " عدم ، و ذات و صافی " توجه بیشتری کرده ، ولی بمفهوم و مراد شیخ بزرگ شبستر ، از آوردن این کلمات در بیت خود ، پی نبرده و بتوجیه فضیحی از این بیت فحیم ، قانع شده است . ایشان که بتعبیر خود خواننده زیرک گلشن راز می باشد ! ، پس از خواندن بیت مزبور ، از خود پرسیده است که : (عدم در ذات خود ، چون بود صافی) یعنی چه ؟ ، چگونه عدم ذات دارد تا صافی شود ؟ ولی هرگز در مقام آن بر نیامده که معنی بیت را بمصداق کریمه : (فاستلوا اهل الذکر ، ان کنتم لاتعلمون) از اهل اشارت بپرسد تا بمعنی مراد ، دسترسی یابد . یا حداقل بشروح متعدد گلشن راز مراجعه نکرده ، تا پیش از جرح عبارت ، شرح آن را دریابد . اینک باید دانست سببی عدم و ذات و صافی در مصراع مورد نظر چیست ؟ .

عدم ، آنچنانکه آقای دشتی فهمیده است ، عدم انفکاک ، یعنی عدم منفک و جدا از حقیقت وجود نیست ، بلکه عدم در این بیت ، چنانکه شیخ محمد لاهیجی نیز - شارح گلشن راز - در کتاب خود آورده ، بمعنی اعیان ثابت است که در واقع بتعبیر حکماء همان ماهیات و هویات می باشد . وجه اینکه صاحب گلشن راز ، از ماهیات و هویات یا اعیان ثابت ، بعدم تعبیر کرده اینستکه ، ماهیات در حقیقت ، بجز عدم نمی باشند . که بقول حکماء :

(الماهیته ماشمت رایحه الوجود ، ولاتشم) زیرا ماهیت از نسیم وجود ، نه بویی برده و نه می برد ، اعیان ثابت ، یعنی همان ماهیات و هویات ، که از حیث وجودی ، بجز خودش که همان عدم است نمی باشند و بهمین لحاظ گفته اند : (الماهیته من حیث هی هی ، لیست الاهی) . بنابراین ، عدم معنی ماهیات یا اعیان ثابت ، که در ذات و حقیقت خود ، بدون تابش پرتو وجود بآنها ، همانند اوراق سفید بوده و از نقش کلمات وجودیه صاف و پاک و خالی می باشند ، لیکن پس از تابیدن خورشید وجود مطلق و حقیقت هستی بآنها ، صورت و فعلیت و قوام می یابند ، و چون ظهور آنها از تجلی پرتو وجود است ، لذا در مصراع دوم فرموده : (از او با ظاهر آمد ، گنج مخفی) یعنی ظهور و بروز حقیقت حق که گنج مخفی و غیب مطلق است ، بوسیله این اعیان ثابت یا عدم یعنی قبل از حمل وجود ، می باشد . راز اینکه حقیقت حق در مقام و موطن غیب مصون از ادراک و کنز مخفی بجمیع شئون ذاتیه خود ، ظاهر نمیشود ، مگر بتجلی در اعیان ثابت و ماهیات و هویات ، اینستکه هر یک از مظاهر حضرت حق مطلق باندازه طلب و قابلیت وجودی خود میتواند ادراک از

ذات فیض دهند که وجود مطلق و فارغ از حد و رسم و تعریف است داشته باشند ، نه تمامی ذات حق . فی المثل رویت خورشید بدون واسطه چیزی محال است ، زیرا دیده بیننده تاب این دیدار را ندارد ، لاجرم باید خورشید را در جسم صاف و آینه آب دید و چنانکه شیخ شبستر فرماید :

اگر خواهی که بینی چشمه خور
ترا حاجت فتد ، یا جسم دیگر
جو چشم سر ، ندارد طاقت و تاب
توان خورشید تابان دید ، در آب

این واسطه‌ها و وسائل ، همان اعیان ثابته است که ممکن الوجود و در حقیقت عدم اضافی می باشند زیرا در مقام قیاس و نسبت بوجودات خارجی آنها را عدم اضافی نامند ، چون وجود عینی و ثابت در علم حقتعالی دارند و از این حیث که ثبوت و تحقق آنها خارجی نیست و در علم حضرت حق بر عدم بودن خود ثابتند از آن بقدم تعبیر شده است و ظهور و تجلی حق در آثار و احکام این اعیان و ماهیات بلحاظ استدعا و طلب آنهاست و گرنه در همان علم حق باقی می ماند و از حیث استدلال حکماء نیز ، ماهیت همان وجودیست که محدود و بحدود شده و بدین لحاظ دارای اسمی معین گردیده است و چون وجود از آن جدا شود جز حد و یعنی تعینی بی وجود نمی ماند که آنهم محض توهم است نه حقیقت و برای فهم بهتر این مبحث لازم است گفته شود که اشیاء دو گونه اند : شیئی علمی که تقررش در علم حضرت حق می باشد و شیئی وجودی یا مفهومی نامیده شده است ، دیگری شیئی ماهوی که دارای ظرفیت و وجود خارجی می باشد ، اعیان ثابته در علم حق بر دو قسم است ، یا ممکن الوجود می باشند ، در اینصورت بزبان استعداد و طلب از حضرت حق تقاضای پوشیدن جامه هستی می کنند و حضرت حق بلحاظ اسم جواد و مفیض ، بدانها خلعت وجود می پوشاند و از عدم بدایره وجود می کشاند ، و بقول کمال اصفهانی بنقل از کشکول شیخ بهائی^۱ :

ز تاب قهر میندیش و نا امید مباش
که زیر سایه جود است ، هر چه موجود است

و یا ممنوع از قبول وجودند که در اینصورت در خفای محض باقی می مانند و از طلوع بامداد ازل تا غروب شامگاه ابد ، چون استعداد فراد از عدم را ندارند ، هرگز متعین بوجودی خاص نمیشوند ، و معنی ممنوع نیز همین است که امتناع از تحقق و تقرر دارند شأن آنها باقی ماندن در عالم حقائق علمی آلهی بوده ، صورتهای اسمای غیبی می باشند و رمز اینکه وجود را بواجب و ممکن و ممنوع تقسیم کرده اند از همین معنی آشکار میشود .

۱- این بیت را در دیوان کمال اسماعیل باه تمام بحرالعلومی نیافتیم ، گویا از شاعری

به تخلص آذری باشد که در مقطع سروده است :

حذر کن از نفس گرم " آذری " ، زنهار که آه سوخته ، مقبول حضرت جود است

باری، منظور شیخ شبستر از عدم، در بیت مورد نظر آقای دشتی، عدم اضافی است بقیاس با وجودات خارجی، نه عدم منفک از وجود، بدیهی است چنین عدمی دارای وجود مفهومی و علمی، در حضرت احدیت مطلقه میباشد، که از آن باعیان ثابتة تعبیر شده است، و مراد از "ذات عدم" یعنی نفس عدم، با قطع نظر از ظهور وجود، وگرنه اگر عدم انفکاکي منظور آقای دشتی دارای ذات باشد، معنی عدمیت محقق نیست و بعلاوه مستلزم امری محال، یعنی قلب حقائق خواهد بود، زیرا نه عدم موجود می گردد و نه وجود بعدم می گراید و بقول عارف شبستر:

عدم موجود گردد، این محال است وجود از روی هستی، لایزال است

مراد از کلمه "صافی" یعنی صاف و خالی بودن عدم از نقوش هستی و متصف نبودن آن بصفات موجودات می باشد، نه آن تعبیری بی معنی و بارد و غلط اندر غلطی که آقای دشتی از این سه لفظ و مصراع بیت چهارم کرده است.

۳- بر قریانگاه تصوف

در این مبحث نویسنده در دیار صوفیان، از سه کس، یعنی حسین بن منصور حلاج و شهاب الدین سهروردی و عین القضاة همدانی، بعنوان صوفی نام می برد، در حالیکه بجز حسین بن منصور حلاج هیچ یک از آن دو، صوفی بمعنی متعارف کلمه نبوده اند، زیرا شیخ اشراق، شهاب الدین معروف بحکیم اشراقی است و عین القضاة همدانی بدان تشمنند کلامی شهرت دارد، و هر یک از آنان را در حکمت اشراق و علم کلام تألیفاتی در اوج تحقیق و اعتلاست، که به بررسی و نقد جداگانه هر یک می پردازم.

۱- حسین بن منصور حلاج، بنا بنقل از ابو عبدالرحمان السلمی^۱ متوفای ۴۱۲ هجری، بکنیه ابو معیث مکنی، و از اهل بیضا^۲ فارس بوده، که در واسط و عراق زیست و در زبان صوفیه زمان خود معروف و ملقب به "حلاج" شده بود. این صوفی موحد در سال ۳۰۹ روز سه شنبه شش روز مانده بذی القعدة، در باب الطاق بغداد کشته شد. عین مطالب فوق را با حذف برخی از آن، شیخ الاسلام هروی معروف بخواجه عبدالله انصاری متوفای ۴۸۱ هجری در "امالی" خود، که در واقع نقل و ترجمه ای از طبقات سلمی است، آورده است.^۳

چنانکه هردو مؤلف مذکور می نویسند، نظرات و عقاید درباره "حلاج" به ردونفسی و قبول و اثبات در میان صوفیه بسیار است و برای اثبات عقیده او به حلول یا اتحاد و یا

۲- طبقات الصوفیه، الطبقة الاولى، مصر. صفحه ۳۰۷.

۳- طبقات الصوفیه "امالی" چاپ کابل صفحه ۳۱۵.

توحید و وحدت وجود ، از مراجعه باقوال و سخنان آنان چیزی بدست نمیآید ، ولی میتوان عقاید او را در آثار و سخنان و اشعارش تحقیق کرد ، که بنظر اینجانب توجیه عقاید حلاج و حلاجی افکارش از این طریق ، مطمئن ترین راهها می باشد .

آقای دشتی عقیده حلاج را گاهی بوحث وجود و زمانی بنقل از نیکلسون بوحث شهود ، و در صفحه ۶۵ در دیار صوفیان بحلول و اتحاد منسوب میدارد . معلوم نیست ، در باور آقای دشتی ، حلاج در معرفت و توحید ، بالاخره وحدت وجودی یا شهودی ، و یا حلولی و اتحادی است . تصور می رود علت اینکه آقای دشتی ، اقدام بشرح زندگی و عقیده حلاج کرده ، ولی بطور قطع نمیتواند عقیده او را معین کند ، تحیر و سرگردانی ایشان در فهم و درک وحدت وجود و عدم تشخیص آن از وحدت شهود و بالاخره تمییز این دو از حلول و اتحاد است .

زیرا بطور یقین حلاج را در فهم معارف عرفانی و تصوف ، طریقه‌ای متمایز از دیگران است ، اما امکان هرج و مرج بودنش در عقاید و معارف علم تصوف ، و انتساب او گاهی بوحث وجود و شهود و زمانی بحلول و اتحاد ، کمال بی تحقیقی و عدم ضبط علمی نویسنده را میرساند .

اینک برای اینکه فرق میان وحدت وجود و وحدت شهود ، از یکسو و وجوه افتراق حلول و اتحاد با وحدت وجود از سوی دیگر ، برای خوانندگان محترم مجله سودمند و حید روشن شود ، بطور اختصار بشرح هر یک پرداخته ، پس از آن به بررسی در نوشته‌های آقای دشتی و استنباط ایشان از عقیده عرفانی حلاج مبادرت می‌کنم و سرانجام بتحلیل سخنان حلاج و ذکر عقیده وی اقدام می‌شود .

ح - طرح نقشه فرش

امامی در طرح نقشه‌های فرش از استادان طراز اول محسوب میشد و بسیاری از فرشهای نفیس و گرانبهای اصفهان در عصر اخیر مرهون طراحی و سرپرستی اوست . امامی در تهیه این طرحها به نقشه‌های مشهور شاه عباس و دیگر نقشه‌ها و رنگ آمیزیهای عصر صفوی نظر داشت ولی از کانون ذوق خود نیز مایه‌های روشن و گرم میگرفت و بهترین طرحها را بکار گاههای درجه اول اصفهان ارائه میکرد . خدایش بیامرزاد که بوستان کمال و هنر را نخل تناور بود .

یادآوری: آقای فرشچیان یکی از شاگردان آقای امامی یادآوری کرده اند که کارگاه استاد در - سراک سنگتراشان معروف به سرای ملک بوده است و هم اکنون فرزند برومند ایشان ، آقای حاج آقا فخر امامی در همان کارگاه به کار اشتغال دارد .